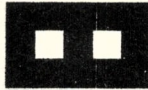


درون آب

نویسنده: پائولا هاوکینز

مترجم: مهر آیین اخوت



هیرمند

آبگیرِ غرق

لی بی

«دوباره! دوباره!»

مردها دوباره او را می‌بندند. این بار طوری دیگر: شستِ چپ به شستِ پایِ راست، شستِ راست به شستِ پایِ چپ. ریسمان دورِ کمرش. این بار، او را به درونِ آب می‌برند.

بنا می‌گذارد به التماس: «خواهش می‌کنم...» چون طاقت ندارد، آن سیاهی و سرما را طاقت ندارد. می‌خواهد به خانه‌ای برگردد که دیگر وجود ندارد، به زمانی برگردد که او و خاله‌اش جلوِ آتش می‌نشستند و برای همدیگر قصه می‌گفتند. می‌خواهد در تختِ خوابِ خودش در کلبه‌شان باشد، می‌خواهد دوباره بچه باشد، دوباره در دودِ چوب و عطرِ گلِ سرخ و گرمای شیرینِ پوستِ خاله‌اش نفس بکشد.

«خواهش می‌کنم.»

زیر آب می‌رود. وقتی او را برای دومین بار بیرون می‌کشند، لب‌هایش کبود شده و نفشش دیگر بند آمده است.

مگر نه؟ چه می خواستی بگویی؟ احساس می کنم مدت ها پیش از این مکالمه بیرون آمده ام. دیگر ذهنم را مشغولش نکردم، به چیزی دیگر فکر کردم، به مسائل دیگر پرداختم، گوش ندادم، رشته ی کلام از دستم در رفت. خوب، حالا دیگر حواسم را جمع کرده ای. ولی مشکلی که ذهنم را درگیر کرده این است که انگار چند تایی از نکات مهم تر را متوجه نشده ام.

بخش یک

۲۰۱۵

جولز

وقتی آمدند و خبر را به من دادند، عصبانی بودم. اولش آسوده خاطر شدم، چون وقتی دو افسر پلیس دم در خانه ات ظاهر می شوند بدترین فکرها به سراغت می آیند؛ آن هم وقتی دنبال بلیت مترویت می گردی و می خواهی از در بزنی بیرون تا بروی سر کار. من نگران عزیزانم شدم — دوستانم، دوست پسر سابقم، آدم هایی که باهاشان کار می کنم. اما گفتند مسأله ربطی به آن ها ندارد، به تو ربط دارد. به همین خاطر یک لحظه، فقط